

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

بحث در این است که آیا این ترتیبی که در سور قرآن وجود دارد به دستور خود پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و در زمان خود آن حضرت واقع شده (کما اینکه اجلای از بزرگان شیعه این نظر را دارند) یا اینکه نه، جمع به این صورت بوده که بعد از فاتحه کتاب، سور طوال است، بعد مائین است، بعد هم مثنائی است، بعد حوامیم و بعد هم مفصلات است، این بعد از زمان پیامبر (صلی الله علیه وآله) یعنی در زمان خلیفه اول، دوم یا سوم واقع شده است. قاطبه اهل سنت یا کثیری از آنها نظر دوم را دارند.

دیدگاه محقق خویی (قدس سره) در ترتیب سوره‌ها

این یک بحث بسیار مهمی است و بهترین کسی هم که این بحث را مطرح کرده محقق خویی (قدس سره) در کتاب البیان است. ایشان می‌فرماید: اهل سنت روایات زیادی دارند که به استناد این روایات می‌گویند: «جمع القرآن بهذه کیفیة و ترتیب السور بهذه کیفیة» همه بعد از زمان پیامبر (صلی الله علیه وآله) بوده است. پیامبر (صلی الله علیه وآله) از دنیا رفت و بعد طبق آنچه در این روایات هست قرآن اینطور جمع‌آوری شد.

در جلسه گذشته گفتیم اگر این مطلب تثبیت بشود لا محاله مستلزم تحریف قرآن است؛ یعنی اگر کسی این روایات که خود اهل سنت در باب جمع قرآن مورد اعتمادشان هست بپذیرد بدون هیچ اشکالی مستلزم تحریف است و اصلاً یکی از ادله وقوع تحریف در قرآن را همین قرار داده و می‌گویند: در زمان پیامبر که جمع نشد، بعد از زمان پیامبر گفتند هر کسی از قرآن چیزی می‌داند بگوید و اگر دو تا شاهد گفت این آیه را پیامبر خواند آن را جزء قرآن قرار بدهید. البته این استلزام تحریف عقلی نیست بلکه استلزام عادی است؛ یعنی وقتی اینطور شد طبیعی است که همه کس نیامدند و هر کسی هم آمده همه چیزی که در ذهنش بوده نتوانسته بیان کند یا از ذهنش رفته پس عادتاً «وقع التحریف فی القرآن».

گفتیم مرحوم خوئی 22 روایت از ایشان را نقل می‌کند که البته برخی از این روایات متحد است؛ یعنی روی مسلکی که مرحوم بروجردی دارند که روایاتی که راوی اولش و مضمونش یکی است، پیداست که این روایت یکی است و دو روایت نیست. باید دید یک فقیه و یک اصولی مثل مرحوم خوئی با این روایات چطور برخورد می‌کند و دیگران که این قوت فقاقت را نداشتند چطور با این روایات برخورد کردند؟! یعنی اگر ما این روش را از مرحوم خوئی در این بحث استخراج کنیم، قدرت پیدا می‌کنیم با بسیاری از روایات عامه یک قضاوت دقیق و صحیح داشته باشیم. این روشی که ایشان در اینجا به کار برده واقعاً خیلی مهم است، قوی‌تر از ایشان در این بحث جمع القرآن ندیدم کسی بحث کرده باشد، ولی باید این روش را استخراج کنیم و جاهای دیگر با روایات اهل سنت می‌توانیم اینطور برخورد کنیم حتی با برخی از انواع روایات خودمان.

در جلسه گذشته یک روایت را خواندیم و الآن بقیه روایات را نمی‌خوانم خودتان مراجعه بفرمائید، در ادامه اشکالات محقق خوئی (قدس سره) را ذکر خواهیم نمود که به مناسبت به همین مضامین این روایات اشاره می‌کنیم.

اشکالات محقق خوئی (قدس سره) بر روایات عامه

ایشان بعد از اینکه این روایات را ذکر می‌کنند شش اشکال مهم به این روایات دارند:

1. ایشان می‌فرماید: بین این احادیث فی نفسها و بین خودشان تناقض، تهافت، اضطراب (این را من اضافه می‌کنم) وجود دارد، به طوری که انسان می‌گوید پیداست اینها قابل اعتماد نیستند، برای همین تناقضش ایشان دوازده نوع تناقض ذکر می‌کند که عرض خواهم کرد.

2. اشکال دوم اینکه می‌فرماید: ما اینها را یک طرف قرار می‌دهیم، اما اینها در میان خود کتب اهل سنت روایات معارض هم دارد، پس مبتلای به معارض با روایات دیگر است.

3. این احادیث جمع القرآن با خود قرآن منافات دارد و اگر دو دلیل داریم یکی قرآنی و یکی روایی، دلیل روایی اختلاف تباینی با قرآن داشته باشد (درست است ما در مرجحات باب تعارض می‌گوئیم موافقة الكتاب و مخالفة الكتاب، اینطور نیست که اختصاص به مذهب شیعه داشته باشد، اگر یک حدیثی ولو در میان عامه با قرآن اختلاف تباینی داشت)، خود آنها هم می‌گویند باید این را کنار گذاشت.

4. اشکال چهارم این است که این احادیث با عقل سازگاری ندارد.

5. اشکال پنجم این است که با اجماع سازگاری ندارد.

6. اشکال ششم این است که این احادیث مستلزم تحریف قرآن هستند.^[1]

این دایره و توسعه‌ی اشکالاتی که مرحوم خوئی در اینجا ذکر می‌کنند برای ما بسیار مهم است و اصلاً به ما یک روشی را در برخورد با احادیث دیگر عامه یاد می‌دهند؛ چون از این نوع احادیث عجیب و غریب در میان کتب عامه فراوان وجود دارد! برخلاف آنچه که در یکی دو سال پیش زمزمه‌هایی شد بر اینکه در میان روایات ما اسرائیلیات فراوان است، این حرف اشتباهی است، اسرائیلیات تا بخواهید در کتب روایی عامه آمده است و مذهب عامه متأسفانه توسعه‌ی بیشتری از حیث کمی در دنیای اسلام دارد و دشمنان دنبال این بودند که یک احادیثی را جعل کنند و در کتاب‌های اینها قرار بدهند.

اما از آن طرف واقعاً بزرگان ما، آنهایی که اصحاب ائمه (علیهم السلام) بودند و بعد از اصحاب ائمه، محمدون ثلاث صاحبان کتب اربعه، اینها اینقدر زحمت کشیدند و دقت کردند که اسرائیلیات وارد روایات ما نشود و بعضی‌ها این زمزمه را کردند که در روایات ما اسرائیلیات است. حتی گفتند اکثر روایات ما اسرائیلیات است که من با ایشان بحث کردم گفتم شما که می‌گوئی اکثر؟ یعنی اگر 60 هزار روایت داریم فرض کنید 16 هزار تا در کافی داریم، باید لااقل 9 هزار مورد آن اسرائیلیات باشد، در حالی که اینطور نیست، این باور برای ما طلبه‌ها خیلی لازم است. اگر کسی یکی از این دو باور را نداشته باشد همین دروس طلبگی او را بیچاره می‌کند، یکی باور به اینکه قرآن تحریف نشده و قرآن مصون از تحریف است، دوم باور به اعتبار روایات است.

حال اخباری‌ها کتب اربعه را قطعی‌الاعتبار می‌دانند و اصولی‌ها می‌گویند ما باید علم رجال را به میدان بیاوریم و با علم رجال محک بزنیم، البته در اصولی‌ها مثل مرحوم نائینی می‌گوید ما نسبت به کتاب کافی اگر کسی بخواهد در سندش خدشه کند درست نیست. برخی از اصولیین دیگر را داریم که تمام کتب اربعه را معتبر می‌دانند، ما در بحث اعتبار کتب اربعه در بحث خبر واحد در مباحث اصول مفصل بحث کردیم، ولی اگر یک طلبه‌ای این دو باور را نداشته باشد یکی باور به قرآن و عدم تحریف آن، دوم باور به روایات، که ما مسلماً روایات معتبری از پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و از ائمه (علیهم‌السلام) داریم و باید طبق این عمل بشود. اگر کسی قائل شد به این‌که در قرآن تحریف شده، دیگر درس تفسیر معنا ندارد!

برخی از خارج‌نشینان که از اول حوزه را مفصل مورد حمله قرار می‌دادند یکی از مطالبی که این اواخر گفتند این بود که حدیث صحیح در میان احادیثی که الآن در دست شیعه وجود دارد مثل یک نگین انگشتی است که در زباله‌دان افتاده باشد! اینطوری هجمه می‌کنند در حالی که اینطور نیست، این خودش بحث‌های خیلی ظریف و لطیفی دارد و بحث اصول متلفاتی که مرحوم بروجردی دارند، بحث عمل مشهور، اینها چیزهایی است که چارچوب فقه ما را حفظ کرده، پس سعی کنید این دو باور در شما محکم باشد، معتقد به عدم تحریف قرآن و معتقد به اینکه بسیاری از روایات معتبر داریم، برخی روایات هست که سندش یا دلالتش اشکال دارد که کسی این را منکر نیست، اما کثیری از این روایات بیش از 90 درصدشان معتبر هستند ممکن است مشهور از یک روایت معتبر اعراض کرده باشد، ممکن است یک عبارت معتبر تقیه صادر شده باشد، اینها وجود دارد و باید با دقت اینها را روشن کرد اما اکثر روایات ما معتبر است.

در ادامه به بررسی هر شش اشکال محقق خویی (قدس‌سره) خواهیم پرداخت.

اشکال اول: تناقض‌گویی در روایات

اولین اشکال که خودش یک روشی را به ما می‌دهد که بین این احادیث تهافت و تناقض وجود دارد.

تناقض اول: تناقض در زمان جمع‌آوری

محقق خوئی (قدس‌سره) می‌فرماید: تهافت از حیث زمان جمع‌آوری قرآن است، به این بیان که بعضی از این روایات می‌گویند در زمان عثمان این قرآن جمع شده، مثلاً روایت دوم که ابن شهاب نقل می‌کند که انس بن مالک «حدّثه» که حذیفه بن یمان پیش عثمان آمد و آن زمانی بود که اهل شام با اهل عراق در فتح ارمنستان و آذربایجان جنگ می‌کردند. حذیفه از اختلاف قرائت بین قراء شکوه کرد و به عثمان گفت: «ادرك هذه الامة قبل أن يختلفوا في الكتاب»؛ به داد این مردم برس.

انسان وقتی این روایات را می‌خواند واقعاً بدنش می‌لرزد؛ یعنی پیامبر (العیاذ بالله) نفهمید و نکرد، اولی و دومی هم نفهمیدند اما حذیفه فهمید و آمد به عثمان گفت: «وا اسلاما ادرك هذه الامة قبل أن يختلفوا في الكتاب»، بلایی که سر یهود و نصاری در تورات و انجیل آمد به سر قرآن می‌آید! عثمان گفت خیلی خوب یک مصحفی پیش حفصه دختر عمر هست که فرستاد آن را آوردند و در این روایت دارد که عثمان به زید بن ثابت، عبدالله بن زبیر، سعید بن عاص، عبدالرحمن بن حرث بن هشام، گفت شما آنچه که دست حفصه است را در مصحف‌های متعدد بنویسید و به سه نفر از این چهار نفر گفت که «إذا اختلفتم أنتم و زید بن ثابت فی شيء من القرآن فاکتوبه بلسان قریش، فانما نزل القرآن بلسانهم ففعلوا حتی اذا نسخوا الصحف فی المصاحف ردّ عثمان الصحف الی الحفصه»؛ عثمان آن صحفی که مربوط به حفصه بود را به او برگرداند، «فارسل الی کل افق بمصحف»، چهار مصحف را نوشته بودند و عثمان هم هر نسخه‌ای را به یک منطقه‌ای از دنیای اسلام فرستاد.^[2]

محقق خوئی (قدس‌سره) می‌فرماید: ظاهر این روایت این است که جمع در زمان عثمان بوده، اما روایت اول که در جلسه گذشته

خواندیم و روایت سوم (که می‌گوید: «إن ابابکر اول من جمع ما بین اللوحین»^[3]) و همچنین روایت چهارم آن است که در زمان ابوبکر بوده است. در روایت چهارم آمده: «إن ابابکر کان جمع القرآن فی قراطیس»؛ اول خود ابوبکر قرآن را در یک کاغذهایی جمع کرد و بعد به زید بن ثابت گفت بیا نگاه کن، چون زید بن ثابت هم حافظ قرآن بوده، زید هم اول ابا کرد و ابابکر به عمر متوسل شد و گفت تو بیا زید را وادار کن، عمر هم به زید گفت و زید قبول کرد. بنابراین روایت سوم این است که جمع‌آوری قرآن در زمان ابوبکر بوده است.^[4]

در روایت هفتم و دوازدهم آمده که جمع‌آوری قرآن، در زمان عمر واقع شده است. در روایت هفتم می‌گوید: «روی الحسن أن عمر بن الخطاب سأل عن آية من كتاب الله فقيل كانت مع فلان فقتل يوم اليمامة»؛ عمر گفت یک آیه‌ای هست چه کسی در ذهنش هست؟ گفتند فلانی این آیه را حفظ بوده که در جنگ یمامه کشته شد، عمر هم استرجاع کرد، «انا لله و امر بالقرآن فجمع، فکان اول من جمع»؛ عمر اول کسی است که عمر کرده است.^[5]

اشکال اول محقق خویی (قدس سره) آن است که در اینکه در چه زمانی قرآن جمع شده روایات تهافت دارد، یک روایت می‌گوید در زمان عثمان بوده و حتی یک روایت هست که «قتل عمر و لم یجمع»، اصلاً در خود روایات اینها آمده، یک روایت می‌گوید در زمان ابوبکر بوده، یک روایت هم می‌گوید در زمان خود عمر بوده، بالاخره از حیث زمان تهافت دارد تناقض دارد.

تناقض دوم: از جهت متصدی جمع‌آوری قرآن

ایشان می‌گوید: تناقض دوم از حیث متصدی است، روایت اول و دوم و بیستم می‌گوید: متصدی جمع قرآن زید بن ثابت است، اما روایت چهارم می‌گوید متصدی خود ابوبکر است: «إن ابابکر کان جمع القرآن»؛ ابابکر اول قرآن را در قراطیسی جمع کرد و بعد زید بن ثابت را خواند گفت بیا ببین این درست است یا نه.

در روایت پنجم می‌گوید: عمر و زید دوتایی نوشتند در کنار درب مسجد و هر کسی وارد مسجد می‌شد می‌گفت آیه‌ای از آیات قرآن چیزی در ذهنتان هست؟ ببینید با این روایات چه بلایی سر قرآن آوردند که عمر و زید بن ثابت بنشینند کنار درب مسجد و گفتند هر کسی آمد آیه‌ای خواند، البته یک مقداری اهل احتیاط بودند و گفتند دو نفر هم باید شهادت بدهند! این هم اشکال دوم که متصدی در بعضی از روایات زید بن ثابت به تنهایی است، در بعضی از روایات عمر و زید با هم هستند و در برخی از روایات هم ابوبکر است.

تناقض سوم

محقق خویی (قدس سره) می‌گوید: از روایت اولی که همان روایت زید بن ثابت است (که در جلسه گذشته خواندیم)، استفاده می‌شود ابوبکر از زید بن ثابت خواست که تو بیا جمع قرآن کن، ابوبکر به زید گفت: «انک رجل شاب لا نتهمک و قد کنت تکتب الوحی لرسول الله (صلی الله علیه و آله) فتتبع القرآن، و اجمعهم»، اما در همین روایت پنجمی که خواندیم کتابت قرآن و جمع قرآن به شهادت شاهدین بوده، یعنی طبق آن روایت تفویض به خود زید بن ثابت شده و هر چه زید آورد «هو القرآن»، اما در آن روایت به شهادت شاهدین است، حتی در آن اخبارشان نقل می‌کنند عمر می‌گوید: «الشیخ و الشیخه اذا فارجموهما» در قرآن بوده و هیچ کس دیگر شهادت نداد، گفتند نمی‌توانیم این آیه را در قرآن بیاوریم.

تناقض چهارم

سؤال دیگری که محقق خوئی (قدس سره) کردند این است که «هل بقی من الآیات ما لم یدون إلى زمان عثمان»، آیا می‌شود

بگوئیم قرآن را تدوین کردند و تا زمان عثمان دیگری چیزی برای تدوین باقی نمانده بود؛ ایشان می‌فرماید: ظاهر بسیاری از روایات، بلکه صریحش این است که «لم یبق شیء من ذلك»، معروف هم همین است که عثمان آن مصحف حفصه را گرفت و چهار نفر را گذاشت و گفت از این مصحف چهار تا استنساخ کنید و تمام؛ یعنی ظاهراً قرآن کامل بوده است.

ولی در روایت دوم آمده که در زمان عثمان می‌گوید این قرآن جمع‌آوری شد آنجا دارد «قال ابن شهاب اخبرنی خارجة بن زید بن ثابت» که این خارجه «سمع زید بن ثابت قال فقدت آية من الاحزاب حين نسخنا المصحف»؛ یعنی وقتی عثمان ما را صدا زد و ما داشتیم استنساخ می‌کردیم یک آیه از سوره احزاب را گم کرده بودیم یا یادم رفته بود، «و قد كنت اسمع رسول الله يقرأ بها فالتمسناها»؛ دنبال کردیم ببینیم چه کسی آن آیه در ذهنش هست دیدیم خزیمه بن ثابت انصاری دارد و آن آیه «من المؤمنين رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه» است.^[6]

تناقض پنجم

سؤال دیگر آن است که «هل نقص عثمان شيئاً مما كان مدوناً قبله»؛ آیا عثمان از آن قرآنی که پیش حفصه بود چیزی هم کم کرد یا نه؟ ایشان می‌فرماید: ظاهر و صریح بسیاری از این روایات این است که عثمان «لم ينقص مما كان مدوناً قبله»، اما در روایت چهاردهم آمده: «لما كان في خلافة عثمان جعل المعلم يعلم قراءة الرجل»^[7]؛ صریح این روایت چهاردهم این است که «أنه محى شيئاً مما دون قبله و أمر المسلمين بمحو ما محاه»، هم خودش محو کرد و هم به مسلمان‌ها گفت که این آیه را محو کنید!

تناقض ششم

مطلب دیگر ایشان آن است که «من أي مصدر جمع عثمان المصحف»؛ روایت دوم و چهارم می‌گوید: «أن الذي اعتمد عليه في جمعه هو صحف التي جمعها ابوبكر»، ما روایت دوم که عثمان سراغ حفصه فرستاد و روایت چهارم باز همین است که در نزد حفصه بود «فارسل اليها»، اما روایت هشتم و چهاردهم و پانزدهم می‌گوید: عثمان از راه شهادت شاهدین قرآن را جمع کرد و به اخبار «من سمع الآية من رسول الله»؛ یعنی به آن صحفی که در نزد حفصه بود کاری نداشت.

تناقض هفتم

اشکال دیگر آن است که «من الذي طلب من ابی بکر جمع القرآن»؛ ایشان می‌فرماید: روایت اولی می‌گوید عمر اول به ابوبکر گفت: «وا اسلاما»، قرآن دارد از بین می‌رود و حافظین قرآن در جنگ یمامه کشته می‌شوند و عمر اول گفت و ابوبکر گفت این کار من نیست و نمی‌توانم این کار را انجام بدهم! ابوبکر فرستاد سراغ زید بن ثابت و بعد از اینکه زید اول امتناع کرد اجابت کرد، بعد می‌فرماید روایت دهم می‌گوید زید و عمر هر دو با هم از ابوبکر طلب کردند. پس یک روایت می‌گوید فقط عمر اول و اسلامش درآمد، یک روایت دیگر می‌گوید عمر و زید با هم رفتند سراغ ابوبکر. شما ببینید در بعضی از روایت این بود که اول ابوبکر از زید خواست، زید قبول نکرد، متوسل به عمر شد، گفت تو بالاخره نفوذ داری به زید بگوئی، باز دوباره قبول کرد و بعد خود زید آمد.

مرحوم والد ما این اشکالات را در مدخل التفسیر نوشته و نکاتی را اضافه دارند.

[1]. البيان في تفسير القرآن، ج1، ص248.

[2]. « حَدَّثَنَا مُوسَى حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ حَدَّثَنَا ابْنُ شِهَابٍ أَنَّ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ حَدَّثَهُ أَنَّ حُذَيْفَةَ بْنَ الْيَمَانَ قَدِمَ عَلَى عُثْمَانَ وَكَانَ يُغَارِزِي أَهْلَ الشَّامِ فِي فَتْحِ إِرْمِينِيَّةَ وَأَذْرَبِجَانَ مَعَ أَهْلِ الْعِرَاقِ فَأَفْزَعَ حُذَيْفَةَ اخْتِلَافُهُمْ فِي الْقِرَاءَةِ فَقَالَ حُذَيْفَةُ لِعُثْمَانَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَدْرَكَ هَذِهِ الْأُمَّةَ قَبْلَ أَنْ يَخْتَلِفُوا فِي الْكِتَابِ اخْتِلَافَ الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى فَأَرْسَلَ عُثْمَانُ إِلَى حَفْصَةَ أَنَّ أَرْسَلِي إِلَيْنَا بِالصُّحُفِ نَنْسَخُهَا فِي الْمَصَاحِفِ ثُمَّ نَرُدُّهَا إِلَيْكَ فَأَرْسَلَتْ بِهَا حَفْصَةُ إِلَى عُثْمَانَ فَأَمَرَ زَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ وَسَعِيدُ بْنُ الْعَاصِ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ الْحَارِثِ بْنُ هِشَامٍ فَنَسَخُوهَا فِي الْمَصَاحِفِ وَقَالَ عُثْمَانُ لِلرَّهْطِ الْقُرَشِيِّينَ الثَّلَاثَةِ إِذَا اخْتَلَفْتُمْ أَنْتُمْ وَزَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ فِي شَيْءٍ مِنَ الْقُرْآنِ فَاكْتُبُوهُ بِلِسَانٍ قُرَيْشٍ فَإِنَّمَا نَزَلَ بِلِسَانِهِمْ فَفَعَلُوا حَتَّى إِذَا نَسَخُوا الصُّحُفَ فِي الْمَصَاحِفِ رَدَّ عُثْمَانُ الصُّحُفَ إِلَى حَفْصَةَ وَأَرْسَلَ إِلَيَّ كُلِّ أَقْفٍ بِمُصْحَفٍ مِمَّا نَسَخُوا وَأَمَرَ بِمَا سِوَاهُ مِنَ الْقُرْآنِ فِي كُلِّ صَحِيفَةٍ أَوْ مُصْحَفٍ أَنْ يُحْرَقَ. » صحيح بخارى، ج16، ص468، باب 3: باب جمع القرآن، ش 4987.

[3]. « وروى ابن أبي شيبة بأسناده عن علي. قال: " أعظم الناس في المصاحف أجراً أبو بكر، إن أبا بكر أول من جمع ما بين اللوحين." » البيان، ص242.

[4]. « وروى ابن شهاب. عن سالم بن عبد الله وخارجة: " أن أبا بكر الصديق كان جمع القرآن في قراطيس، وكان قد سأل زيد بن ثابت النظر في ذلك فأبى حتى استعان عليه بعمر ففعل، فكانت الكتب عند أبي بكر حتى توفي، ثم عند عمر حتى توفي، ثم كانت عند حفصة زوج النبي صلى الله عليه واله وسلم فأرسل إليها عثمان فأبى أن تدفعها، حتى عاهدها ليردنها إليها فبعثت بها إليه، فنسخ عثمان هذه المصاحف ثم ردها إليها فلم تزل عندها. . . » همان.

[5]. « وروى الحسن: " أن عمر بن الخطاب سأل عن آية من كتاب الله، فقيل: كانت مع فلان فقتل يوم اليمامة. فقال: إنا لله، وأمر بالقرآن فجمع فكان أول من جمعه في المصحف." » همان.

[6]. « حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ حَدَّثَنَا ابْنُ شِهَابٍ أَخْبَرَنِي خَارِجَةُ بْنُ زَيْدٍ بْنِ ثَابِتٍ أَنَّهُ سَمِعَ زَيْدَ بْنَ ثَابِتٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - يَقُولُ فَقَدْتُ آيَةً مِنَ الْأَحْزَابِ حِينَ نَسَخْنَا الْمُصْحَفَ ، كُنْتُ أَسْمَعُ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - يَقْرَأُ بِهَا ، فَالْتَمَسْنَاهَا فَوَجَدْنَاهَا مَعَ خُزَيْمَةَ بْنِ ثَابِتٍ الْأَنْصَارِيِّ (مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ) فَأَلْحَقْنَاهَا فِي سُورَتِهَا فِي الْمُصْحَفِ. » صحيح بخارى، ج13، ص417، شماره 4049.

[7]. « وروى أبو قلابة. قال: " لما كان في خلافة عثمان جعل المعلم يعلم قراءة الرجل ، والمعلم يعلم قراءة الرجل، فجعل الغلمان يلتقون ويختلفون، حتى ارتفع ذلك الى المعلمين، حتى كفر بعضهم بقراءة بعض، فبلغ ذلك عثمان فقام خطيباً. فقال: أنتم عندي تختلفون وتلحنون، فمن نأى عني من الامصار أشد اختلافاً، وأشد لحناً، فاجتمعوا يا أصحاب محمد فاكتبوا للناس إماماً، قال أبو قلابة : فحدثني مالك ابن أنس، قال أبو بكر بن أبي داود: هذا مالك بن انس جد مالك بن أنس. قال: كنت فيمن أملي عليهم فربما اختلفوا في الآية فيذكرون الرجل قد تلقاها من رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ولعله أن يكون غائباً أو في بعض البوادي، فيكتبون ما قبلها وما بعدها، ويدعون موضعها حتى يجيء أو يرسل اليه، فلما فرغ من المصحف كتب إلى أهل الامصار أني قد صنعت كذا وصنعت كذا، ومحوت ما عندي، فامحوا ما عندكم." » همان.